

Journal of Comparative Literature  
Faculty of Literature and Humanities  
Shahid Bahonar University of Kerman  
Year 10, No 19, autumn / Winter 2018-2019

**The story of "Bishr and Hind" and its reflection in Persian poetry**  
(Scholarly-Research)

Mahmud Moddaberi<sup>1</sup>

**Abstract**

Bishr and Hind is the name of an old story of Arab lovers, which was set in Medina at the time of Prophet of Islam. Ibn al-Nadim has narrated the names of both of them along with the names of other famous Arab lovers. The story is about Hind, a married woman, falling in love with Beshr, a religious person or a poet who always went to the Prophet's Mosque. But in the end, they could not be together, and they both died and were buried next to each other. This story has close narratives in Arab literature, and for the first time, Ibn al-Sarraj al-Qari, a famous spokesman and litterateur of the 5<sup>th</sup> century A.H., has narrated it in the *Masare' el-'Oshshaq* in verse and prose. In Persian literature, given few references made by poets, such as Fakhr ad-Din Iraqi, Awhadi Maraghai and Khwajou Kermani, it is revealed that this story was known at least until the Ilkhani period. Hamd-Allah Mostowfi has attributed the Masnavi *Bishr and Hind* to Najib ad-Din Jorbazaqani and Amin Ahmad Razi in his tadhkirah *Haft Iqlim*, has narrated eleven verses of it in the name of this poet of the 7<sup>th</sup> century A.H. Currently, there is no manuscript of this book in hand.

**Key words: The story of Bishr and Hind, Arab lovers, Persian poetry, Masnavi, Najib ad-Din Jorbazaqani.**

---

<sup>1</sup>- Emeritus Professor of Persian Language and Literature, Shahid Bahonar University of Kerman: modaberi2001@yahoo.com

Date Received: 23. 05. 2018

Date accepted: 07. 07. 2018

نشریه ادبیات تطبیقی  
دانشکده ادبیات و علوم انسانی  
دانشگاه شهید باهنر کرمان  
سال ۱۰، شماره ۱۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۷  
قصه «بشر و هند» و بازتاب آن در شعر فارسی  
(علمی-پژوهشی)

محمود مدبری<sup>۱</sup>

### چکیده

بشر و هند، نام قصه قدیمی از عشاق عرب است که در مدینه و در عهد پیامبر (ص) اتفاق افتاده و ابن الندیم، نام آن دو را در کنار نام دیگر عشاق معروف عرب آورده است. موضوع آن، عاشق شدن زنی شوهردار به نام هند است بر بشر، عابد یا شاعری که همیشه به مسجد النبی تردد می کرد. در نهایت، وصال این دو عاشق دست نداد و هر دو جان باختند و در کنار یکدیگر به خاک سپرده شدند. این داستان روایت‌های نزدیک به هم در ادبیات عرب دارد و نخستین بار، ابن سراج قاری، از ادبا و محدثان مشهور قرن پنجم هجری، آن را در کتاب مصارع العشاق، به نظم و نثر نقل کرده است. در ادبیات فارسی با توجه به اشارات کوتاه شاعرانی چون فخرالدین عراقی، اوحدی مراغه‌ای و خواجه کرمانی، معلوم می شود که این داستان، دست کم تا عصر ایلخانی شهرت داشته است. حمدالله مستوفی، مثنوی بشر و هند را به نجیب‌الدین جرباذقانی نسبت داده و امین احمد رازی در تذکره خود، یازده بیت از آن را به نام این شاعر قرن هفتم نقل کرده است. در حال حاضر، هیچ نسخه‌ای از این کتاب در دست نیست.

**واژه‌های کلیدی:** قصه بشر و هند، عشاق عرب، شعر فارسی، مثنوی، نجیب‌الدین جرباذقانی.

---

<sup>۱</sup> - استاد بازنشسته بخش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید باهنر کرمان: modaberi2001@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۴/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۳/۲

## ۱- مقدمه

صاحب «الفهرست»، نام زوج‌های عاشقان عرب و کتاب‌های مربوط به آنها را در مقاله ثامن، فنّ اوّل و ذیل اسماء‌العشّاق جاهلیّه و اسلام آورده‌است که در میان آنها «کتاب بشر و هند» در ردیف آثاری چون کتاب «عمرو بن عجلان»، کتاب «عروه و عفرا»، کتاب «کثیر و عزه»، کتاب «مجنون و لیلی»، کتاب «سعد و اسماء» و کتاب «ذی الرّمّه و می» به چشم می‌خورد. (ر.ک: ابن ندیم، ۱۳۵۰: ۵۴۳)

پس از آن، قدیم‌ترین اثری که قصّه بشر و هند در آن آمده‌است، «مصارع‌العشّاق» ابو محمد جعفر بن احمد السّراج القاری البغدادی (۴۱۷-۵۰۰)، از ادبا، شعرا و محدّثان دوره دوّم عباسی، است.<sup>۱</sup> این اثر از دیگر کتاب‌های او شهرت بیشتری یافته و خود منبع مهمّ و موثقی درباره‌ی عاشق و معشوق‌های عرب است. نویسنده «الحبّ فی التّراث العربی» این کتاب را معتبر و مهمّ در اخبار و قصص‌العشّاق دانسته و در فصل هشتم کتاب خود، با عنوان «قصص‌الحبّ»، بخشی را در ذیل عنوان «السّراج و الموت عشقاً» به این کتاب اختصاص داده که ضمن طبقه‌بندی قصص مصارع‌العشّاق، به انواع قصّه‌های عجیب و غریب عاشقانه که غالباً به مرگ ختم می‌شود پرداخته‌است. (محمد حسین عبدالله، ۱۹۸۰: ۲۳۸-۲۵۳)

## ۲- قصّه بشر و هند

ابن حجر در میان نام صحابه به «بشر الاسدی» اشاره کوتاهی کرده‌است و می‌نویسد: «صاحب هند الّذی مات من حبّها»<sup>۲</sup> و در ذیل نام «هند الجهنّیه» بیشر توضیح می‌دهد و می‌گوید: «ذکرها ابوموسی «فی الذّیل»، عن المستغفری، عن الحسن بن محمد بن ابی عبدالله بن محفوظ السمرقندی، عن ابی بکر الشّافعی، عن ابی العباس مسروق، عن عمر بن الحکم و حفص الورّاق و القاسم بن الحسن، عن ابی سعد، عن ابیه، قال: کان فی بدء الاسلام رجل شابّ یقال له بشر، و کان من بنی اسد بن عبدالعزی، و کان اذا توجّه الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم اخذ علی جهنّیه، فنظرت الیه فتاة جمیلة و لها زوج یقال له سعد بن سعید، فعلقته، فکانت تعد له کلّ غداة لینظر الیها... فذکر القصّه المطوّله. و قد تقدّمت الاشارة الیها فی ترجمه بشر الاسدی من حرف الباء الموحّده من الرّجال.»<sup>۳</sup> گفته می‌شود که این داستان در زمان پیامبر اکرم (ص)، در مدینه و مکه اتفاق افتاده‌است.

ابن سراج قاری در مصارع العشاق، این قصه را به نظم و نثر، تحت عنوان «مأساهٔ بشر و هند» آورده و به عادت خود، ابتدا نام راویان و سپس، قصه را نقل کرده است. بعضی از جزئیات روایت او با روایت مشهورتر و مفصل‌تری که در این روزگار از این داستان انتشار یافته است، تفاوت دارد. در اینجا، نخست روایت ابن سراج و سپس، روایت اخیر به طور خلاصه آورده می‌شود.

## ۲-۱- روایت ابن سراج

خبر نقل است از ابوبکر محمد بن عبدالملک بن بشر از ابوالحسن محمد بن احمد بن رزیک از ابوبکر محمد بن عبدالله بن ابراهیم شافعی از ابوالعباس احمد بن محمد بن مسروق از عمر بن عبدالحکم و جعفر بن عبدالله وراق و قاسم بن حسن از ابی سعد، از پدرش که گفت: جوانی به نام بشر، از بنی اُسَید بن عبدالعزّی، هر روز نزد محمد رسول‌الله می‌رفت. مسیر او از قبیلهٔ «جُهینه» می‌گذشت و زنی زیبارو (هند) از جُهینه بر او دل باخت؛ درحالی که شوهر داشت و نام او «سعد بن سعید» بود. زن هر روز صبح در انتظار بشر می‌نشست تا او را ببیند اما دیگر طاقت نیاورد و برایش ابیاتی نوشت و نزد او فرستاد. او نیز پاسخ ابیات را با ابیاتی در تقوی و پرهیز از گناه داد و این نامه‌های منظوم متواتر شد. در نهایت، بشر عصبانی شد و سوگند خورد که دیگر از کنار منزل او عبور نکند و جواب نامه‌های او را ندهد.

آن زن (هند) پس از آن، بیمار شد. همسرش می‌خواست که برای او طیب بیاورد اما هند گفت که علت بیماری خود را می‌داند و ادعا کرد که جن در حمام، موجب آن بیماری شده است و راه علاج، نقل مکان به جای دیگری است و اضافه کرد که در خواب دیده است که آنها در زمین بطحاء (مکه) ساکن شده‌اند. همسر هند پذیرفت و هند خانه‌ای برگزید که در مسیر عبور بشر باشد تا هر روز صبح او را ببیند و با این کار، کم‌کم بیماری او بهبود یافت. پیرزنی در خانه همراه هند بود که از موضوع او آگاه شد و قول داد که مشکل او را حل می‌کند. برای این کار، روزی در محل عبور بشر نشست و چون او را دید، به بهانهٔ اینکه پسرش در عراق است و می‌خواهد نامه‌ای برای او بنویسد، نظر بشر را برای کمک به او جلب کرد. پیرزن، مطالب نامه را املا می‌کرد و بشر می‌نوشت و در همان زمان، هند از پشت در سخنان آن دو را می‌شنید. پس از اتمام نامه، پیرزن به بشر گفت که می‌پندارد که او سحر

شده است و علت آن را سؤال کرد. بشر هم موضوع آن زن از قبیله جُهَنیه را گفت و اینکه از او و قبیله اش در امان نیست. پیرزن گفت که تعویذ و دعای مخصوص آن سحر را می داند و روز بعد چاره کارش را خواهد کرد.

از سوی دیگر، به هند گفت که خود را خوب بیاراید و آماده شود و اطلاع یابد که شوهرش در چه وقتی از شهر خارج می شود. هند نیز پس از کسب خبر، وقت ملاقات را با پیرزن در میان گذاشت و بدین ترتیب، بشر در آن روز به دنبال پیرزن به خانه او که در حقیقت خانه هند بود، رفت. پیرزن فوراً در را از پشت قفل کرد و بشر، خود را با هند در خانه تنها یافت.

همسر هند که به مزرعه خود رفته بود، ناگهان برگشت و در خانه، زن خود را با مردی تنها یافت. پس، او را طلاق گفت و بشر را کشان کشان نزد رسول الله (ص) برد. بشر گریست و قسم خورد که فعل بدی از او سر نزده است و تمام داستان را برای پیامبر (ص) باز گو کرد. پیامبر (ص) کس فرستاد و پیرزن و هند را احضار کرد و آن دو در برابر او اقرار دادند. پیامبر (ص) فرمود که خدا را شکر که در میان امت من، کسی نظیر یوسف صدیق (ع) است. به هند گفت که از گناه خود توبه کند و پیرزن را ملامت کرد و او را رأس آن فتنه خواند.

بشر به منزل خود بازگشت و هند هم نزد خانواده خود رفت اما تازه محبت هند در بشر اثر کرده بود. بنابراین، روزها منتظر شد تا عده هند به سر رسید. آنگاه کسی را به خواستگاری او فرستاد. حال نوبت هند بود که پاسخ منفی به بشر بدهد و از اینکه او را در برابر پیامبر (ص) مفتضح کرده، ملامتش کند. بشر کم کم مریض شد و خبر بیماری او را به هند رساندند و او التفاتی نمی کرد و همه نگران وضع بشر شده بودند. شدت بیماری، به نهایت خود رسید و بشر در آخرین لحظات حیات، اشعاری به زبان آورد و ناله سختی زد و از دنیا رفت. خواهر بشر که بالای سر او بود، ندبه و زاری آغاز کرد. پس، هند خبردار شد و نزد خواهر بشر آمد و ماتم گرفت؛ آنقدر که از شدت درد فریادی کشید و او نیز جان باخت. جسد هند را بردند و همراه بشر دفن کردند. پس از گذشت ایامی، آن پیرزن نزد پیامبر (ص) رفت و گفت می ترسد که چون مسبب این کار بوده است، خدا توبه او را نپذیرد. پیامبر (ص) فرمود که از گناه خود استغفار و توبه کند که همانا خداوند، توبه نصوح را می پذیرد.<sup>۴</sup>

## ۲-۲- روایت جدیدتر

روایت دیگری که شهرت یافته‌است، طول و تفصیل و جزئیات بیشتری دارد و به داستان عاشقانه نزدیک‌تر است اما همچنان مایهٔ اصلی داستان که عشق پاکِ بشر است، در آن حفظ شده‌است. در این روایت هم، نامه نگاری‌های هند و بشر، منظوم است و البته برخلاف روایت کهن، پیامبر(ص) در آن نقشی ندارد. این داستان، ابتدا در مدینه اتفاق می‌افتد و سپس، در مکه ادامه می‌یابد. در اینجا از بشر به‌عنوان بشر عابد یا بشر شاعر، هند از قبیلهٔ جُهَیْه و همسر او، قیس یا سعد بن سعید، نام برده شده‌است. این روایت در جزئیات و بعضی نام‌ها، با روایت اول اختلافاتی دارد و خلاصهٔ آن چنین است:

بشر عابد یا بشر شاعر، در مدینهٔ منوره زندگی می‌کرد و جوان زیبارو ولی زاهد و عابدی بود که هر روز به مسجدالنبی می‌رفت. در مسیر راه او، زنی زندگی می‌کرد به نام «هند بنت فهد» یا «هندالجُهَیْه»، از زیباترین زنان عرب و همسر او مرد ثروتمند و مؤمنی به نام قیس یا سعد بن سعید بود. روزی که از بالاخانه مردم را تماشا می‌کرد، ناگهان بشر را دید و زیبایی جادویی‌اش در او اثر کرد. روزها این امر تکرار شد و عشق بشر در دل هند، عمیقاً جا گرفت ولی تلاش می‌کرد که آن را کتمان کند. تا اینکه صبرش سرآمد. نامه‌ای نوشت و به کنیز خود داد که اولاً رازدار باشد و ثانیاً آن را به دست بشر برساند. کنیز نیز دستور او را انجام داد و نامه را به آن جوان رساند. اولین سؤالی که بشر از او کرد، این بود که آیا آن زن مجرد است یا متأهل؟ و وقتی شنید که او ازدواج کرده‌است، بسیار ناراحت شد و در جواب نامه، اشعاری در تنبیه و پرهیزدادن از گناه برایش نوشت. این نامه نگاری‌ها بین هند و بشر، مدت‌ها ادامه پیدا کرد؛ از سوئی، نیاز و اشک و آه و شوق وصال بود و از سوی دیگر، پرهیز و تذکرات دینی و برحذربودن از گناه و غیره.

تا اینکه هند از شدت دل‌باختگی، به بیماری افتاد و از خوردن و آشامیدن امتناع کرد. بشر، از این فضیحت ترسید و شبانه به مکه سفر کرد و در واقع گریخت تا کسی خبردار نشود. روز بعد که کنیز آمد و خبری از او نیافت، به منزل بانوی خود رفت و ماجرا را تعریف کرد. این خبر، بیماری او را شدت بخشید و به بدترین حال افتاد. در این اثنا، همسر او از سفر تجاری که داشت، بازگشت و زن خود را در چنان وضع رقت‌باری دید. هرچه سعی کرد بر او طیب

بیاورد، او نپذیرفت و به شوهر خود گفت برای او بهتر است که به سفر برود تا حالش تغییر کند و آنها به مکه مسافرت کردند. از قضا، خانه‌ای که همسر هند برای اقامت برگزید، نزدیک به منزل بشر بود؛ به طوری که هر گاه بشر از منزل بیرون می‌رفت، هند می‌توانست او را ببیند.

در این میان، هند اوضاع بدِ روحی را تحمل می‌کرد. پیرزنی به نام «جنوب» که از همسایگان او بود، به دیدن هند رفت و از احوال او جويا شد. هند هم تمام ماجرای عاشق شدن خود را از آغاز تا پایان برای پیرزن تعریف کرد. پیرزن به او قول داد که چاره کار او را خواهد کرد و به محض اینکه از خانه خارج شد، در مسیر راه بشر نشست و منتظر شد تا او را ببیند. پس از مدتی، بشر از کنار او عبور کرد و پیرزن با او به سخن آمد و از او درباره سحری که در چهره‌اش دیده می‌شد و علت اقامت در مکه پرسید. بشر گفت در مدینه زنی بوده به نام هند که تنها ارتباطشان شعر و نامه‌نگاری بوده و هیچ‌گاه او را ندیده اما از وی گریخته و به مکه آمده است. پیرزن گفت که فردا صبح اگر بیاید، او را به خانه خود می‌برد تا از او در برابر سحر محافظت کند. بشر، تشکر کرد و آن زن فوراً به منزل هند رفت و از او مؤذگانی خواست و گفت که فردا صبح، بشر نزد او خواهد بود. برق در چهره هند درخشید و این را باور نمی‌کرد و گفت همسرش برای یک سفر تجاری به شام رفته است و زود بر نمی‌گردد. پیرزن صبح روز بعد، نزد بشر رفت و او را همراه خود کرد؛ در حالی که بشر از حيله او بی‌خبر بود. هر دو رفتند تا به منزل هند رسیدند. پیرزن وارد خانه شد و بشر پشت سرش بود و خیال می‌کرد که این خانه، خانه اوست. بعد از آن، پیرزن در را قفل کرد و ناگهان، زن زیبایی در برابرش ایستاد و خود را به آغوش او رساند و گفت که بالأخره به وصالش رسیده و از او خواست که به اندامش نگاه کند که در عشق او چقدر نحیف شده است. آن زمان بود که بشر دانست، او هند است و آنجا خانه اوست. این بار هم او را سرزنش کرد و گفت کمال عشق و زیبایی، در آن است که از حرام دور باشد.

در این حال، همسر هند ناگهان از سفر برگشت و هر دو را دید که داشتند با عصبانیت با هم سخن می‌گفتند. خواست شمشیر بکشد و هر دو را بکشد؛ بشر گفت که پیرزنی با فریب، او را به این خانه آورده و او نمی‌دانسته که این زن، شوهر دارد و گفت که میان آنها هیچ

رابطهٔ حرامی نبوده‌است و از همسر هند خواست که دربارهٔ او از مردم شهر سؤال کند تا از وضعیّت او آگاه شود. نیز گفت که گمان می‌کرده که پیرزن حاجتی دارد و هرگز گمان نمی‌کرده که او را به هوس‌رانی می‌خواند و وقتی هم که از این موضوع آگاه شده، جز نصیحت و تحذیر کار دیگری نکرده‌است.

کودکی که در آن خانه کار می‌کرد و همهٔ اتّفاقات را شاهد بود، به همسر هند گفت که هرچه این مرد می‌گوید، حقیقت دارد و هرچه هند او را به سوی خود می‌خوانده، او به شدّت پرهیز می‌کرده و از ثواب و عقاب و موت و حساب برایش می‌گفته‌است. پس همسر هند گفت: خدا را شکر که در امتّ محمد (ص)، نظیر یوسف صدیق (ع) هم وجود دارد و گفت که از بشر می‌گذرد و به او شکی ندارد و به هند گفت نزد خانواده اش برگردد که از این پس، از او جدا می‌شود.

بشر به منزلش نرسیده‌بود که جمال هند در نظرش آمد و میل عجیبی در خود احساس کرد و قلبش به هوای او تپیدن گرفت و این حال، مدّت‌ها ادامه داشت تا دورهٔ عدّهٔ هند پایان یافت. پس از آن، پیامی برایش فرستاد که با او ازدواج کند اما این بار، هند بود که دوری می‌کرد و او را نمی‌خواست و هرچه در بشر اصرار و خواهش و تمنا بود، در هند بی‌عتنایی بود و یادآوری آن همه زجر و عذاب که دیده‌بود.

بعد از مدّتی، بشر به سختی بیمار شد و هند هم به او پیام داد که تا قیامت به وصالش نخواهد رسید. تا اینکه پس از آن همه پیام‌های بی‌نتیجه، بشر در بستر بیماری افتاد و از خوردن و آشامیدن امتناع کرد. بشر، خواهری داشت که به بالین او آمد و حال نزار برادر را دید. دانست که برادر به طبیب نیازمند نیست و به حبیب محتاج است. پس به خانهٔ هند رفت و با تضرّع و التماس، از او خواست که در این زمان که آخرین رمق در بشر است، به ملاقات او بیاید. هند، نگران شد و با او همراه گردید و همین که بشر را دید، دانست که به سختی نفس می‌کشد اما بشر در آن حال، لبخندی زد و سلام کرد و گفت زمانی پیش او آمده که مرگ در میان آن دوست و وصل سودی ندارد. وقتی هند سخن او را شنید، دوباره عواطف گذشته در او به حرکت درآمد و بسیار گریست. بشر گفت چون جنازه اش را ببیند، نوحه کند و با

نگاه به او اشاره کند و به گشته عشق سلام بفرستد و بعد از آن، شَهقه ای زد و روحش از تن جدا شد.

هند که این چنین دید، گریست و نوحه کرد و خود را بر جنازه بشر افکند اما چون او را حرکت دادند، دیدند که او هم مرده است. هر دو را غسل دادند و در یک قبر دفن کردند. بعد از گذشت روزگاری، دو درخت از قبر روید که نام آن را درخت عاشق و معشوق گذاشتند.<sup>۵</sup>

### ۲-۳- بشر و هند در شعر فارسی

این قصه عشق پاک، در شعر فارسی، نسبت به دیگر داستان‌های عاشقانه عرب، شهرت چندانی نیافته است اما شواهد نشان می‌دهد که لااقل در عصر ایلخانی و قرون هفتم و هشتم هجری شناخته شده بود و اشاراتی بدان داشته‌اند. نام بشرهای عابد و زاهد، در میان متصوفه و محدثان کم نیست. نظامی گنجوی هم یکی از بشرهای عابد را به نام «بشر پرهیزگار»، در افسانه هفتگانه خود، هفت پیکر، آورده است که در حکایت روز دوشنبه در گنبد سبز، قصه او را نقل می‌کند. (ر.ک: نظامی گنجه‌ای، ۱۳۸۰: ۱۹۹-۲۱۴)

فخرالدین عراقی، شاعر و صوفی مشهور قرن هفتم، در مثنوی «عشاق‌نامه»، نام زوج‌های عاشق را چنین آورده است:

و صف معشوق را ز عاشق پرس	حُسن عذرا ز چشم وامق پرس
و صف شیرین به نزد خسرو گوی	مهر لیلی ز طبع مجنون جوی
سوز پروانه شوق پروین دان	اصل سودای ویس و رامین دان
همه عالم اگر پر از هوس است	بشر را اشتیاق هند بس است
جان فرهاد اگر چه شیرین بود	عاقبت هم برای شیرین بود

(فخرالدین عراقی، ۱۳۷۲: ۳۴۶)

مصحح دیگر کلیات عراقی، بیت مورد نظر را از نسخه‌ای دیگر ضبط کرده که متفاوت است:

همه عالم اگر چه پُرهوس است	پیل را اشتیاق هند بس است
----------------------------	--------------------------

(همان، ۱۳۸۲: ۴۰۵)

و معلوم می‌شود که به ردیف شدن نام عشاق و معاشیق، توجه نداشته‌است.

کمال الدین محمود خواجوی کرمانی، شاعر معروف نیمهٔ اول قرن هشتم، مانند فخرالدین عراقی، نام عشاق را در ابیاتی از مثنوی «گل و نوروز» بدین گونه آورده است:

خنک صبحی که از باد سحرگاه	بیابد ورقه بوی زلف گلشاه
خورآیین قاصدی کز غایت مهر	به اورنگ آورد پیغام گلچهر
خوش آن ساعت که بشر آتش‌انگیز	بشارت یابد از هند دلاویز
همایون وقتی و خرم زمانی	که یابد بی‌دلی آرام جانی
زند آدم دم از گلزار رضوان	نگین مملکت یابد سلیمان
بشیر آید سوی یعقوب غمگین	به یوسف باز بیند ابن یامین
کشد وامق شراب از جام عذرا	برآید فال سعد از نام اسما
کند مجنون گذر زین آستانه	نهد در کوی لیلی آشیانه
زند خسرو علم بر قصر شیرین	پیام و یس آید سوی رامین

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۷۰-۵۷۱)

خواجو در بیت مورد شاهد، به آتش‌انگیزبودن بشر اشاره می‌کند که همان زیبایی او و تأثیر جادوی آن است در هند.

اوحدی مراغه‌ای، شاعر معروف دیگر قرن هشتم، آنگاه که دربارهٔ عشق در مثنوی «جام جم» سخن می‌گوید، به داستان بشر و هند اشاره‌ای کوتاه دارد:

جدل و بحث لا و لن دگر است	ناطق عشق را سخن دگر است
عشق را از هوس نمی‌دانی	لاجرم بشر و هند می‌خوانی

(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۴۰: ۶۲۸)

در اینجا اوحدی، داستان عشق بشر و هند را برخلاف ماجرای آن، هوس می‌داند، نه عشق واقعی.

حمدالله مستوفی، یک بار در کتاب «تاریخ گزیده»، نامی از نجیب‌الدین جرباذقانی برده و گوید: «نجیب‌الدین جرباذقانی، مداح امرای قلعهٔ وشاق بود و در آخر عهد سلاجقه درگذشت. اشعار خوب دارد. کتاب بشر و هند از منظومات اوست.» (حمدالله مستوفی، ۱۳۶۲: ۷۵۴)<sup>۶</sup>

و جای دیگر در کتاب «نزهه القلوب» نوشته است: «وشاق، قلعه است در ولایت نطنز. در اول، آن را کمربت گفتندی. چون وشاق بر آنجا حاکم شد، به وشاق معروف گشته. نجیب‌الدین در حق او گفته:

چه سرکشی که به هر صبحدم به گاه طلوع در آید از کمربت پای آفتاب به سنگ»<sup>۷</sup>  
(همان، ۱۳۶۲: ۷۰)

بنابراین، مستوفی، نظم کتاب بشر و هند را به این شاعر منتسب کرده و او باید نخستین کسی باشد که در زبان فارسی، داستان مزبور را به نظم در آورده است و شاعر، آن را در وقتی که در قلعه وشاق یا قلعه کمره، نزدیک نطنز، اقامت داشته، سروده است. با اینکه از دیوان نجیب‌الدین، نسخ متعددی در دست است و به چاپ هم رسیده، تا کنون از مثنوی بشر و هند، هیچ نسخه‌ای شناخته نشده است.

امین احمد رازی، تذکره نویس قرن یازدهم هجری، در ذکر نام نجیب‌الدین، به این مثنوی اشاره کرده و یازده بیت از آن را نقل کرده است. این ابیات در نعت حضرت رسول اکرم (ص) و صفت براق است و رازی ظاهراً آنها را از مقدمه آن مثنوی انتخاب کرده است و معلوم می‌شود که حداقل، نسخه‌ای از آن تا قرن یازدهم هجری موجود بوده است. حاجی خلیفه نیز منظومه فارسی بشر و هند را به نام نجیب‌الدین جرباذقانی ثبت کرده است. (حاجی خلیفه، ۱۹۸۱: ۲۴۶)

این منظومه، بر وزن لیلی و مجنون نظامی، در بحر هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف یا مقصور، مفعول مفاعلهن فعولن / مفاعیل، سروده شده که در حال حاضر، سومین مثنوی فارسی در این وزن، پس از «تحفه العراقین» خاقانی و «لیلی و مجنون» نظامی، است که می‌شناسیم. شاعر، برخلاف دیگر شاعران مکتب اصفهان در قرون ششم و هفتم که علاقه چندانی به مثنوی سرایی نداشته‌اند، بدین کار رغبت کرده است.<sup>۸</sup> در اینجا یازده بیت موجود از مثنوی بشر و هند نقل می‌گردد:

## فی التت

بر درگه او سپهر، طاقی  
از شکر او قمر، و شاقی<sup>۹</sup>  
در هر نظرش، هزار معنی  
در هر نفسش، هزار تقوی  
مجموعهٔ صدق در بیانش  
مشروح امور در زبانش

## صفت براق

در کم ز تکی<sup>۱۰</sup>، جهان بریده  
ماهی صنمی بتی نگاری  
با نرگس تازه گشته همراز  
چشمش ز سر کرشمه و ناز  
با بابلیان شراب خورده  
از چشمهٔ فتنه آب خورده  
در معرض مرگ و زندگانی  
می زد نفسی چنان که دانی  
بودی به میان هم نشینان  
مانند خیال دوربینان  
هر جامه که او ز صبر می دوخت  
دود دل و آه سینه می سوخت  
سبحان الله به زیر گردون  
کس داشت دلی که آن نشد خون؟

(امین احمد رازی، ۱۳۷۸: ۱۰۵۳)<sup>۱۱</sup>

بشر و هند، ظاهراً اولین و آخرین باری است که در ادبیات فارسی به نظم آمده و متأسفانه امروز، جزو آثار مفقود و شاید معدوم ادب فارسی به شمار می رود. می توان حدس زد که به سبب محتوای نه چندان مفصل داستان، «منظومهٔ بشر و هند» مثنوی کوتاهی بوده است.

## ۳- نتیجه گیری

بشر و هند، نام قصهٔ قدیمی از عشاق عرب است که در مدینه و در عهد پیامبر (ص) اتفاق افتاده و ابن الندیم، نام آن دو را در کنار نام دیگر عشاق معروف عرب آورده است. این داستان، روایت‌های نزدیک به هم در ادبیات عرب دارد و نخستین بار، ابن سراج قاری، از ادبا و محدثان مشهور قرن پنجم هجری، آن را در کتاب مصارع العشاق، به نظم و نثر نقل کرده است. این قصه، در شعر فارسی، نسبت به دیگر داستان‌های عاشقانهٔ عرب، شهرت چندانی نیافته است اما اشارات کوتاه شاعرانی چون فخرالدین عراقی، اوحدی مراغه‌ای و خواجوی کرمانی شواهد نشان می دهد که لااقل در عصر ایلخانی و قرون هفتم و هشتم

هجری شناخته شده بوده است. با استناد به گفته‌های حمدالله مستوفی و امین احمد رازی و حاج خلیفه، نجیب‌الدین جرباذقانی تنها شاعر فارسی‌زبانی است که این داستان را در مثنوی کوتاهی به وزن لیلی و مجنون نظامی، به نظم درآورده است اما امروز، جزو آثار مفقود و شاید معدوم ادب فارسی به‌شمار می‌رود.

### یادداشت‌ها

۱. ابن خلکان، ۱۳۹۸: ۳۵۷/۱ - ۳۵۸؛ الفنسیان، سعود بن عبدالله، ۱۴۰۹: ص ۷۵؛ الصّفدی، صلاح‌الدین خلیل، ۱۹۹۱: ص ۱۵۶؛ الحموی، ابی عبدالله یاقوت، ۱۹۹۱: صص ۳۷۱ - ۳۷۶؛ ابن حجر العسقلانی، احمد، ۱۹۹۵: ج ۱، ص ۴۴۱ و ج ۸، ص ۴۰۵؛ السّراج القارئ، ابی محمد جعفر، ۲۰۱۰: صص ۲۳۵ - ۲۴۰؛ زرکلی، خیرالدین، ۱۹۹۲: ص ۱۲۱؛ القمی، الشّیخ عبّاس، ۱۳۶۸: ص ۳۱۲؛ تاریخ الاسلام. لبنان. بیروت ۱۴۱۳، ج ۴: ص ۲۵۷؛ الذّهبی، محمد بن احمد، ۲۰۰۱: صص ۲۲۸ - ۲۳۱.
۲. ابن حجر، ج ۱: ص ۴۴۱.
۳. همان، ج ۸: ص ۴۰۵.
۴. السّراج القارئ، ج ۲: صص ۲۳۵ - ۲۴۰.
۵. زراقت، عبدالحمید، ۲۰۰۱: صص ۱۹۷ - ۲۱۰؛ گوگل، خیمه‌الادب و الادباء، قصّه بشر العابد و هند العاشقه؛ گوگل، قصّه حبّ دامی.
۶. نیز ر.ک: جرباذقانی، نجیب‌الدین، ۱۳۸۹: ص ۱۳ و ۳۳.
۷. نیز ر.ک: حمدالله مستوفی، ۱۳۹۶: ص ۸۱۶ و جرباذقانی، ص ۱۳ و ۳۳.
۸. جرباذقانی: مقدمه، ص ۴۹.
۹. وشاق: غلام، پسر بچه.
۱۰. یعنی در کمتر از یک تک یا دویدن.
۱۱. نیز ر.ک: جرباذقانی: ص ۴۹ - ۵۰.

www.traidnt.net!semo Jordan!

## فهرست منابع

- ابن حجرالعسقلانی، احمد. (۱۹۹۵). **الاصابة في تمييز الصحابة**، جلد ۱ و ۸ المحقق عادل احمد عبدالودود، علی محمد معوض. لبنان، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن خلکان، احمد. (۱۳۹۸). **وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان**. حقه احسان عباس. بیروت: دار صادر.
- ابن الندیم، محمد. (۱۳۵۰). **کتاب الفهرست**. ویراسته رضا تجدد. تهران: چاپ افست مروی.
- امین احمد رازی. (۱۳۷۸). **هفت اقلیم**، جلد ۲. تصحیح سید محمدرضا طاهری. تهران: سروش.
- اوحدی مراغه‌ای. (۱۳۴۰). **کلیات**. تصحیح سعید نفیسی. تهران: امیر کبیر.
- جریاذقانی، نجیب‌الدین. (۱۳۸۹). **دیوان**. تصحیح محمود مدبری. کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان.
- حاج خلیفه. (۱۹۸۱). **کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون**، جلد ۱. بیروت: دارالفکر.
- حاج خلیفه. (۱۳۰۷). **جام جم**. تصحیح وحید دستگردی. تهران: ضمیمهٔ سال هشتم ارمغان.
- حمدالله مستوفی. (۱۳۶۲). **تاریخ گزیده**. به اهتمام عبدالحسین نوایی. چاپ دوم. تهران: امیر کبیر.
- حمدالله مستوفی. (۱۳۶۲). **نزهة القلوب**. تصحیح گای لسترنج. تهران: دنیای کتاب.
- حمدالله مستوفی. (۱۳۹۶). **نزهة القلوب**، جلد ۲. تصحیح میر هاشم محدث. تهران: سفیر اردهال.
- الحموی، ابی عبدالله یاقوت. (۱۹۹۱). **معجم الادباء**، جلد ۲. لبنان، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- خواجهی کرمانی. (۱۳۷۰). **خمسه**. تصحیح سعید نیاز کرمانی. کرمان: دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان.
- الذهبی، محمد بن احمد. (۲۰۰۱). **سیر اعلام النبلاء**. مؤسسهٔ الرساله.
- زراقت، عبدالحمید. (۲۰۰۱). **عشاق العرب**. بیروت: دارالبحار.
- زرکلی، خیرالدین. (۱۹۹۲). **الاعلام**، جلد ۲. لبنان، بیروت: دارالعلم للملایین.
- السراج القارئ، ابی محمد جعفر. (۲۰۱۰). **مصارع العشاق**، جلد ۲. بیروت: دار صادر.
- الصفدی، صلاح‌الدین خلیل. (۱۹۹۱). **الوافی بالوفیات**، جلد ۱۰. شتوتگارت: دارالنشر فرانز شتاينر.
- فخرالدین عراقی. (۱۳۷۲). **کلیات**. به کوشش سعید نفیسی. چاپ هفتم. تهران: کتابخانهٔ سنایی.
- فخرالدین عراقی. (۱۳۸۲). **تصحیح نسرين محتشم (خزایی)**. چاپ دوم. تهران: زوار.

- الفنسیان، سعود بن عبدالله. (۱۴۰۹). **آثار الحنابلة فی علوم القرآن**. الریاض : کلیة الشریعة.
- القمی، الشیخ عباس. (۱۳۶۸). **الکنى واللقاب**، جلد ۲. الطبعة الخامسة. طهران: مكتبة الصدر.
- محمد حسین عبدالله. (۱۹۸۰). **الحب فی التراث العربی**. الكويت.
- نظامی گنجه‌ای. (۱۳۸۰). **هفت پیکر**. تصحیح حسن وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. چاپ چهارم. تهران: قطره.